

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه بررسی کلام مرحوم نائینی و صدر

راهی که مرحوم نائینی و به تبع ایشان مرحوم آقای صدر طی کردند که در ترجیح اهم بر مهم بگوئیم اطلاق دلیل مهم به وسیلهی دلیل اهم تقیید می خورد اما دلیل اهم به وسیلهی مهم تقیید نمی خورد مواجه با اشکالاتی که بود که بیان شد.

اشکال مهم دیگری که از مطالب گذشته استفاده می شود این است که این بزرگان وقتی به مرجحات باب تزاحم می رسند طوری عمل می کنند گویا این دو دلیل در مقام جعل با هم مشکل دارند. همین که نائینی می فرماید خطاب اهم معجز مولوی از خطاب مهم است به این معناست که در مقام جعل با هم مشکل دارند. ما به تبع مشهور و مرحوم آقای خوئی می گوئیم دلیل ترجیح اهم بر مهم عقل است. عقل می گوید این ملاک مهم تری دارد و با امکان استیفاء ملاک اقوی، حق نداری سراغ ملاک اضعف بروی. اما خود دو دلیل هیچ تصرفی در هم انجام نمی دهند یعنی وقتی بین دو دلیل تزاحم واقع شد، بین دو دلیل از حیث مقام جعل تصرف و تحولی ایجاد نمی شود. عقل است که در مقام امتثال اهم را بر مهم ترجیح می دهد و مسئله تمام است.

اما مرحوم نائینی می گویند هم اهم و هم مهم در مقام جعل اطلاق دارند و بعد مشکل اطلاق در مقام جعل را از راه تقیید حل می کنند و می گویند اطلاق اهم فی فرض الاشتغال بالمهم باقی است اما اطلاق مهم فی فرض الاشتغال بالاهم باقی نیست. پس (1) هر دو اطلاق دارند (2) یکی دیگری را تقیید می زند.

با قطع نظر از اشکالاتی که قبلاً عرض کردیم اشکال عمده این است که شما مسئله را در مقام جعل آوردید در حالی که بحث ما در متزاحمین است. متزاحمین یعنی آنکه در مقام جعل هیچ گونه تنافی بین شان وجود ندارد. اگر برای هر دو، اطلاق قائل شوید در درجهی اول می گوئید این اطلاق با این اطلاق سازگاری ندارد و فکری باید برایش کرد. در جایی که متساویین هستند می گوئید اطلاق هر کدام دیگری را تقیید می زند. دو تقیید را قائل می شوید و می گوئید اطلاق این دلیل، دلیل دیگر را تقیید می زند و اطلاق آن دلیل هم این را تقیید می زند. جایی که یکی اهم و دیگری مهم يك تقیید قائلید. همه ی این عملیات و کارها مربوط به مقام جعل است.

اگر کتاب آقای صدر را با دقت ببینید به نظرم تصریح دارد که هر تزاحمی فرع بر يك تعارض است. اول باید بگوئیم این دو دلیل اطلاق دارند و این دو اطلاق با هم تعارض می کنند و بعد مسئله به تزاحم منتهی می شود در حالی که اینطور نیست و ما اطلاق نداریم که بگوئیم این دلیل نسبت به وجوب یا اشتغال دلیل دیگر اطلاق دارد و آن دلیل هم نسبت به وجوب یا اشتغال این دلیل اطلاق دارد.

مرحوم آقای صدر در آخر قسمت معلوم الاهمیه کلامی را از نائینی از اجود التقريرات نقل می‌کند و می‌گوید «من أن التكليف بالأهم بما هو كذلك» یعنی بما اینکه اهم است «يصلح أن يكون معجزاً مولوياً للمكلف عن الطرف الآخر دون العكس». تکلیف به اهم معجز مولوی است ولی تکلیف مهم معجز مولوی نیست. «فيكون نسبة الأهم إلى غيره كنسبة الواجب إلى المستحب أو المباح، فكما لا يمكن أن يكون المباح أو المستحب مزاحماً للواجب كذلك لا يمكن أن يكون المهم مزاحماً للأهم»^[1].

بررسی کلام مرحوم نائینی

وقتی عبارات فوائد الاصول را گفتیم و به نائینی اشکال کردیم، گفتیم وقتی می‌گوئید اهم معجز مولوی از مهم است پس مهم از میدان خارج می‌شود، وقتی از میدان خارج شد ما دو دلیل و تزام نداریم. چون مهم قابلیت مقاومت در مقابل اهم را ندارد. حالا در اجود تصریح کردند که هر جا یکی اهم و دیگری مهم بود تزام نیست و عمل به اهم تعیین دارد چون عمل به اهم معجز مولوی از مهم است و لذا گفتیم اشکال دیگر این است که ترتب هم معنا ندارد چون آن معجز مولوی از مهم است. پس نه تزام نه ترتب و نه تعدد عقاب معنا دارد در حالی که ایشان تعدد عقابی هم هست. در اجود التقريرات نسبت اهم به مهم را نسبت واجب به مباح می‌داند یعنی همان‌طور که مباح نمی‌تواند با واجب مزاحمت کند اینجا هم همین‌طور است.

اشکالی که ما به آقای نائینی داریم به آقای صدر هم داریم. مرحوم صدر در کتابشان نوشته‌اند التزاحم على نظرية الورود یعنی تزام را روی مسئله‌ی ورود تحلیل می‌کند. همین جا هم مرحوم آقای صدر در نهایت می‌گوید دلیل اهم وارد بر مهم است. همه‌ی حرفها همین است که ورود، حکومت و تخصیص مربوط به مقام جعل است در حالی که بحث ما در متزاحمین است و در متزاحمین نباید مسئله‌ی ورود را مطرح کنیم.

در متزاحمین یا هر دو مساوی‌اند که عقل می‌گوید مخیرید یا بحث اهم و مهم مطرح می‌شود که باز هم عقل می‌گوید اهم بر مهم مقدم است. نائینی فرمود وقتی هر دو مساوی هستند مشهور می‌گویند خطابین ساقطاند و يك خطاب تخییری شرعی متولد می‌شود در حالیکه در تزام کاری به جعل نداریم. در مقام جعل خطاب محفوظ است و سقوط الخطاب، ورود و تعارض نداریم و اینها نباید در تزام باشد. به يك معنا گویا آقایان تعریفی که برای تعارض و تزام و فرق میان تعارض و تزام بود در ادامه یادشان رفته. می‌گوئیم تمام مشکل در مقام امتثال است یعنی قدرت نداریم هر دو را انجام بدهیم حالا که قدرت نداریم باید ببینیم عقل در اینجا چه حکمی دارد؟ عقل در جایی که مساوی است می‌گوید مخیری، در جایی که یکی اهم است می‌گوید اهم را مقدم کن.

اطلاق صلّ و ازل النجاسة امر عرفی است یعنی نمی‌توان برهان عقلی یا دلیل شرعی برایش بیاوریم. آیا واقعاً عقلا و عرف می‌آیند برای هر کدام نسبت به دیگری اطلاق درست کنند؟ یا اینکه می‌گویند از این جهت در مقام بیان نیست. وقتی شارع صل را تشریع کرده اصلاً توجهی به بحث ازاله‌ی نجاست نداشته مثل سایر قانونگذاران. مثلاً اگر در کشور ما قانونی بگذارند که فرض کنید در باب اجاره مستأجر باید این کار را کند و بعداً ببینیم این قانون نسبت به یک قانون دیگر اطلاق دارد. مقننین می‌گویند ما وقتی داشتیم این را می‌گفتیم کاری به آن نداشتیم. یا مثل اینکه من بگویم شما اینجا نماز بخوانید آیا کسی می‌گوید کلام شما اطلاق دارد اعم از اینکه دیوار رنگش سفید یا زرد باشد؟ ولی اگر گفتیم اطلاق دارد به این معناست که جمیع التقادیر را اراده کرده.

یا در جایی که شارع جنگ را واجب می‌کند و فرموده «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ»^[2] فقیهی می‌تواند بگوید سواء کانت الصلاة واجبة أم لا؟ این چه اطلاق‌گیری است^[3]؟ وقتی می‌گوید «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ» نمی‌توانیم بگوئیم اعم از اینکه با اسلحه‌ی سرد یا گرم باشد چون در مقام بیان اینها نیست.

حتی در احل الله البیعه هم در اصول قدیم - صاحب معالم، مرحوم میرزای قمی و صاحب فصول - می‌گویند این اطلاق دارد چه بیع به صیغه‌ی عربی و چه بیع به صیغه‌ی فارسی، چه بیعی که از بالغ صادر شده باشد و چه بیعی که از صبی صادر شده باشد، چه بیعی که از مجنون صادر شده باشد و چه از غیر مجنون و... صد تا اطلاق برایش درست می‌کنند و بعد می‌گویند ادله‌ی رفع القلم عن الصبی این اطلاق را تقیید می‌زند، ادله‌ای که می‌گوید رفع القلم عن المجنون تقیید می‌زند، ادله‌ای که می‌گوید باید به صیغه عربی باشد تقیید می‌زند. این چه کاری است؟!

در ذهنم هست مثل امام، مرحوم خوئی و برخی دیگر از اصولیین معاصر تصریح کردند احل الله البیعه در مقام اصل تشریع بیع است یعنی نمی‌گوید بیع باید عربی یا فارسی باشد. در مقام این است که بگوید بیع يك معامله‌ی حلال و صحیح در شریعت است. ما می‌گوئیم وقتی شما این را می‌گوئید چرا وقتی به بحث تزاحم می‌رسید اطلاق درست می‌کنید؟ بگوید در مقام اصل تشریع وجوب صلاة است و کاری ندارد به اینکه ازاله‌ی نجاست واجب است یا نه؟ اگر بگوئید دارید ادعا می‌کنید، ما قرینه می‌آوریم که کون المتکلم فی مقام اصل التشریع. وقتی در مقام اصل تشریع هست کاری به خصوصیات نداریم و لذا به احل الله البیعه نمی‌شود برای اینکه صیغه عربی یا فارسی باشد تمسک کرد و ما در کتاب البیعه هم این را قبول کردیم.

ما اصراری نداریم که بپذیرید ولی روی این فکر کنید. نائینی و مدرسه نائینی اطلاق درست می‌کنند و اینها را به جنگ هم می‌اندازند و بعد هم سراغ تقیید می‌روند و این مشکلات را درست می‌کنند. ما از اول می‌گوئیم اطلاقی ندارد. مشکله این است که تزاحم یعنی اینها از نظر مقام جعل بین‌شان اشکالی نیست و ما با درست کردن اطلاق، در مقام جعل مشکل درست می‌کنیم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] بحوث فی علم الأصول، ج 7، ص: 90.

[2] بقره، 216.

[3] من بحث آیات جهاد را مفصل کردم به نظرم در قرآن هیچ تکلیفی مثل جهاد اینقدر آیه ندارد. وقتی مشغول قرائت قرآن هستید گاهی اوقات به این نکات توجه داشته باشید آیاتی که در قرآن مربوط به جهاد هست به نظر من از آیات صلاة، زکات، حج، صیام، امر به معروف و نهی از منکر بالاتر است.